

از زمانی که مقاله «مرز ناپیدا، میان خدمت و خیانت» در یکی از نشریات به چاپ رسید، اسناد دیگری نیز در باب آن مقاله منتشر شده است که بهتر است به آگاهی علاقمندان به مسائل تاریخی برسد. این اسناد را «دنيس رایت» سفیر پیشین بریتانیا در ایران از بایگانی وزارت خارجه انگلیس و فقط از این منبع، انتخاب کرده و در نشریه تاریخ معاصر ایران vol. 3. No. 9. Spring 1999 به چاپ رسانده است.

اما پیش از آنکه موضوع را مورد بحث قرار دهم، ابتدا باید خوانندگان را از شیوه فکری حاکم بر بسیاری از صاحب منصبان وزارت خارجه انگلیس و نظریات مخفی و خصوصی آنها نسبت به ایران و ایرانیان آگاه سازم.

دنيس رایت در پیش گفتار کتاب «انگلیس‌ها میان ایرانیان»، چاپ شده در سال ۱۹۷۷، می‌نویسد: «هدیه به دوستان ایرانی با این آرزوی صادقانه که پیشرفت و کامیابی ایرانیان که در نیمه قرن حاضر و در دوره سلطنت پهلوی‌ها حاصل شده است، ادامه یابد.»

چند تن از دوستان، از جمله آقای کامبیز آتابای که شخصاً در مراسم حضور داشتند، گزارش می‌کنند که در سال ۱۹۶۷، هنگام تاج گذاری، همین شخص در مقام شیخ السفراء و در حضور دیپلمات‌های خارجی در ایران، با جملاتی سرشار از مدح و ثناء، شاه ایران را بزرگترین سیاستمدار و مدیر زمان خواند و لحن وی آن چنان چاپلوسانه بود که حتی تملق‌گویان نامدار

ایرانی قادر به این گونه گفته‌ها نبودند.

اما همین شخص، در پشت پرده، از سفر ملکه الیزابت به ایران و شرکت وی در تاج گذاری، جلوگیری کرد، و بعد از انقلاب با اینکه خانم «تاچر»، در مقام ریاست حزب مخالف رسماً اعلام کرده بود که از آمدن شاه به انگلستان استقبال می‌کند، وی توانست نظر خانم تاچر، نخست وزیر را تغییر دهد و خود شخصاً جسورانه، این خبر را در جزیره «باهاماس» به شاه رساند.

همین شخص پس از مرگ شاه، او را «پادشاه ناموفق که با سیاستش کشور ایران را به ویرانی کشاند» خواند. وی در کتاب دیگرش، ایرانیان میان انگلیس‌ها، ایرانیان را «venal, unscrupulous, greedy, and very cunning» می‌داند.

یکی از دوستانم در انتقادی به گفته‌های دنیس رایت می‌نویسد که امکان دارد وضع ایران چنین بوده باشد، اما

"Britain as the leading Parliamentary democracy in the world was not exactly pursuing a policy of liberty, justice and freedom for the Persians, nor could its motives be equated with altruism, charity or straight forwardness."

بعنوان نمونه دیگری از نحوه تفکر افراد وزارت خارجه انگلیس درباره ایران و ایرانیان گفته‌ای را از سفیر انگلیس در آمریکا در دوره حکومت مصدق عیناً نقل می‌کنم:

"A meeting was arranged on July 4, 1951 at Washington home of Harriman: present were Harriman, Acheson, George Mc Ghee, Freeman Mathews and Paul Nitze of the State Department, and Sir Oliver Franks, the British Ambassador. During the course of their discussions, Sir Oliver left no doubt how seriously and angrily both the British Government and Public viewed what they regarded as the insolent defiance of decency, legality and reason by a group of *wild men in Iran who proposed to despoil Britain*"¹

یا دیگر اینکه سفیر انگلیس در ایران «شپرد» (Shepherd) درباره مصدق چنین گزارش می‌کند.

"He is rather tall but has short bandy legs so that he shambles like a bear... he looks rather like a cab horse and is slightly deaf so that he listens with a rather strained but otherwise expressionless look on his face. He conducts his conversation at a distance of about six inches at which he diffuses a slight reek of opium."

چنانکه همه ایرانیان می‌دانند دکتر مصدق معتاد به تریاک و هیچگونه مواد مخدر دیگر نبود

و این یک دروغ واضح است.

از این سخنان چه نتیجه‌ای جز این می‌توان گرفت که دنیس رایت و امثال او به ایرانیان با نخوت و تنفر می‌نگریستند؟ آیا باز هم می‌توان به تجزیه و تحلیل‌های سطحی افرادی مثل دنیس رایت و آنهم بر پایه اسناد انگلیسی که به دست استعمارگرایی همانند خود او نوشته شده است اعتماد کرد؟ آیا به صرف این که کسی سفیر بوده است، آن هم سفیر کشور استعمارگری، می‌توان سخن او را ملاک قضاوت قرار داد و واقعیت‌های تاریخی را نادیده گرفت؟

البته سؤال مهم‌تر این است که در این مورد واقعیت‌های تاریخی چیستند؟

چنانکه در بالا گفته شد در نشریه تاریخ معاصر ایران در صفحات ۶۳ و ۶۴ و ۶۶ ضمن نوشته‌ای از دنیس رایت، فهرستی از وجوه پرداختی به فرمانفرما، در دو بخش آورده شده است، یکی مبلغ ۳۰/۰۰۰ تومان در ماه که فرمانفرما هزینه‌های آن را همراه با صورت حساب ریز به دولت ایران ارائه می‌کرد، و دیگری مبلغ ۱۱/۰۰۰ تومان در ماه که در اسناد وزارت خارجه انگلیس تحت عنوان «مستقیم» آمده است. پایه کنایه‌ها و اتهامات دنیس رایت و دیگر نویسندگان، که اخیراً از همین منابع استفاده کرده‌اند، مربوط به این ۱۱/۰۰۰ تومان‌های ماهانه است.

۳۰۹

البته در صفحه‌های نشریه فوق‌الذکر هزینه‌های انجام گرفته مشخص شده است، ولی دنیس رایت بعد از آنکه منوچهر فرمانفرمایان کتاب «ایرانیان میان انگلیس‌ها» را به باد انتقاد گرفت، بی‌آنکه شرایط آن زمان و قراردادهای منعقد میان ایران و انگلیس را در نظر بگیرد، قضاوت‌هایی درباره این وجوه کرده است که در زیر نشان داده خواهد شد اساس درستی ندارند.

نظر نمایندگان انگلیس در ایران به نحوه مدیریت و روش کار فرمانفرما مسائل جاری را با مردم داری حل و فصل می‌کرد، مثبت بود، و به این نکات به تفصیل در ره آورد شماره ۵۱ اشاره شده است. اما در ماه مه ۱۹۲۰، نرمن (Norman) سفیر تازه انگلیس به ایران آمد که طرفدار بی‌چون و چرای سیدضیاءالدین طباطبائی بود که گفته می‌شود یکی از عمال شناخته شده انگلستان به حساب می‌رفت و نرمن همه تلاش خود را به کار می‌برد تا وی را بر سر کار آورد، بحدی که در این مورد حتی از دستورهای صریح «لرد کرزن»، وزیر خارجه وقت انگلیس سرپیچی کرد، تا سرانجام او را پس از یک سال و چند ماه به انگلستان بازگرداندند. رفتار و اقدامات نرمن و همچنین گزارش‌هایی که به وزارت خارجه می‌فرستاد به قدری بیرون از قاعده بود که برخلاف معمول، لرد کرزن حاضر نشد وی را پس از مراجعتش به انگلستان به حضور

پذیرد، و او اندک زمانی بعد باز نشسته شد.^۱ و «لورین»، جانشین نورمن نیز چاره‌ای جز همکاری با گروه سید ضیاء‌الدین نداشت.

جالب است که بسیاری از نظر پردازی‌های دنیس رایت و دیگران بر پایه گزارش‌های نورمن استوار شده است که وزارت خارجه انگلیس در آن زمان، این گزارش‌ها را غیرقابل قبول می‌دانست.

ممکن است خواننده ایرانی، با خواندن نوشته‌های دنیس رایت، به این نتیجه برسد که استعفای فرمانفرما از والی گری فارس، همزمان با قطع پرداخت‌های مورد توافق میان انگلیس و دولت ایران بوده است، و البته فراموش نشود که این وجوه را انگلیس‌ها از درآمد ناشی از استخراج نفت، گمرکات، سیگار و دیگر منابع مالی ایرانی بدست می‌آوردند. اما توقف این پرداخت‌ها و استعفای فرمانفرما در واقع هیچ ارتباطی با هم نداشتند، زیرا فرمانفرما در حدود یک سال پس از قطع این پرداخت‌ها از مشیرالدوله، نخست وزیر وقت، تقاضای بازگشت به تهران را کرد و پس از چند بار تقاضای پی در پی و اصرار در استعفا، سرانجام مشیرالدوله استعفای او را با ابراز تأسف پذیرفت. بنابراین استعفای فرمانفرما نمی‌توانست به علت قطع این پرداخت‌ها بوده باشد، زیرا اگر چنین می‌بود او می‌بایست یک سال پیش از آن از والی گری استعفا می‌کرد.^۲

۳۱۰

به نظر می‌رسد دنیس رایت اصولاً درباره درآمد والی‌های آن زمان کاملاً بی‌اطلاع است. درآمد والی استان فارس تنها از محل و به میزان وجه مورد توافق مذکور در نوشته دنیس رایت نبود. در واقع فرمانفرما و همه والی‌های دیگر، موظف بودند هر سال فقط مبلغی از مالیات جمع‌آوری شده از منابع محلی را برای دولت مرکزی بفرستند. افزون بر آن، والی‌ها هزینه‌های اداری، ژاندارمری، ارتش، شهرداری‌ها و مخارج مربوط به تعمیر ساختمان‌های مذهبی، و بناهای ملی و کمک به بینوایان و نظایر آن را از باقی مانده مالیات دریافتی از بازرگانان و مالکین و غیره می‌پرداختند. و البته حقوق‌ها و هزینه‌های اداری مربوط به استانداری را نیز به تشخیص

۱- زیرنویس صفحه ۵۹، «برآمدن رضاشاه» سیروس غنی.

۲- برای اطلاع بیشتر در مورد علل استعفای فرمانفرما به «مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما» رجوع شود. جالب است که هیچ یک از این نویسندگان در نوشته‌های خویش به این اسناد که پانزده سال پیش منتشر شده است اشاره نمی‌کنند. همچنین، این نویسندگان به کتاب دیگری به نام «زندگی نامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما» که چند سال پیش به چاپ رسید اشاره‌ای نکرده‌اند که نشان دهنده سطحی بودن تحقیقات آنان است.

خود و براساس عرف محل تعیین و پرداخت می‌کردند و هیچ‌کس در این مورد از والی‌ها حساب پس نمی‌خواست و آنها در هزینه کردن این درآمدها اختیار تام داشتند.

نمی‌توان تصور کرد که فرمانفرما با آن همه سابقه سیاسی و خدمات اجتماعی و شهرت مملکتی که در ایران داشت، بویژه در زمانی که می‌توانست از درآمدهای مالیاتی استان به هر مقدار که مایل بود برداشت کند، حاضر باشد به وضوح خود را در اختیار و مدیون دولت انگلیس نماید. او به کشورش خدمت می‌کرد و اگر این خدمات در جهت سیاست انگلیس بودند به او احسن می‌گفتند و اگر زمانی دیگر خدماتش خلاف سیاست آنها پیش می‌رفت او را لعنت می‌کردند، و گزارشاتشان به وزارت خارجه انگلیس بر پایه همین احسن‌ها و لعنت‌ها تنظیم می‌شدند.

ابتدا باید دانست که وضع اجتماعی و سیاسی فارس براساس گفته و گزارش‌های نمایندگان انگلستان در ایران چگونه بوده است.

در نشریه تاریخ معاصر ایران چنین آمده است: (منصب بعدی فرمانفرما، حکومت فارس بود. بریتانیا برای این امر به شدت فشار می‌آوردند، زیرا خواستار فردی طرفدار متفقین بودند تا اوضاع خصمانه و آشفته‌ای را که در آن زمان در ایالت فارس حکمفرما شده بود فیصله دهد. کنسولیار بریتانیا که یک هندی بود، در سپتامبر ۱۹۱۵ به قتل رسیده بود، بانک شاهی غارت شده بود، بدتر از همه در نوامبر، سرکنسول بریتانیا و کارمندان او و برخی دیگر از اتباع انگلیس دستگیر شده و به اسارت به سواحل جنوب برده شده بودند.)^۱

دنيس رايٲ عمداً به مسائل بسيار پيچيده و اوضاع وخيم که در ايران و برای متفقين بوجود آمده بود اشاره نمی‌کند. در طول جنگ جهانی اول، آلمانی‌ها جاسوسان و مامورين زبردستی به ايران فرستادند تا از راه کارهای تخریبی و با تحريك قبایل، مانند لرها، بختیاری‌ها، عرب‌های خوزستان، قشقایی‌ها و ديگر قبایل جنوب، اوضاع را بر ضد انگلیسی‌ها برانگیزند و همچنین از حمل نفت و انتقال آن به متفقين، جلوگیری کنند. آلمان‌ها توانستند حتی مقدار نسبتاً زیادی اسلحه به این قبایل برسانند. «واسموس» (Wassmuss) که مهم‌ترین جاسوس به شمار می‌رفت، به سبب همکاری با عشایر و دادن آموزش و راهنمایی‌های جنگی و اقتصادی در مقر قبایل، بسیار موفق شده بود و سخت مورد علاقه عشایر بود. وی بقدری در کار خویش موفق بود که «کریستوفر سایکس» کتابی به نام «واسموس، لورنس ایران» نوشت:

۱- صفحه ۵۶ از نشریه تاریخ معاصر ایران - خط‌کشی‌های زیر واژه‌ها از نویسنده این مقاله است. مطالب داخل () عیناً از نوشته دنيس رايٲ نقل شده است.

درباره این دوره و موفقیت‌های فرمانفرما برای ایجاد نظم و امنیت در فارس «سرپرستی سایکس» گزارش می‌کند: «شاید تنها کسی که می‌توانست این کار را بکند فرمانفرما بود.»^۱ هیچ کس، حتی دنیس رایت، تاکنون نسبت به مبلغ ۳۰/۰۰۰ تومان پرداختی ماهانه به فرمانفرما که حساب آن به ریز به دولت ایران داده می‌شد، ایرادی نگرفته است. پایه کنایه‌ها و اتهامات دنیس رایت و دیگران مربوط به وصول ۱۱/۰۰۰ تومان‌هاست که اصطلاحاً «مستقیم» نامیده شده است.

مطالب مربوط به گزارش دنیس رایت که ترجمه آن در «تاریخ معاصر ایران» به چاپ رسیده است، همچنان که در زیرنویس گفته شد، درون () عیناً در زیر نقل شده است:
(در یادداشتی از اداره هندوستان، صورت ریز مربوط به پرداخت‌های ۱۱/۰۰۰ تومان‌های ماهانه به فرمانفرما به قرار زیر تفکیک شده است:

۲/۰۰۰ تومان مقرری شخصی

۶/۰۰۰ تومان هزینه نگهداری قوا

۳/۰۰۰ تومان برای اهداف اداری که از این مبلغ ۱/۰۰۰ تومان «در هر صورت برای امور دفتری شخصی»^۲

«مقرری شخصی» برطبق مدارک، یک قرار شخصی با فرمانفرما، پیش از رفتن او به شیراز و برای حمایت از خانواده او در تهران بود.^۳ یک ۲/۰۰۰ تومان اضافی در هر ماه به عنوان حقوق به او پرداخت می‌شد که «پس گرفتنی» بود. یعنی از قبل ۳۰/۰۰۰ تومانی که فرمانفرما برای آن به دولت ایران حساب پس می‌داد، تأمین می‌شد...^۴
از مطالب مطروحه این نتیجه حاصل می‌شود:

نتیجه ۱- از گفته بالا، مبلغ ۲/۰۰۰ تومان مقرری شخصی که در ردیف اول آمده است حقوق و برای نگهداری خانواده او در تهران بود، پس نمی‌توان به یک مقرری شخصی که طبق قرار داد منعقد و پیش از رفتن او به شیراز بود، ایرادی گرفت که به هر حال با اطلاع و از منابع حساب دولت ایران می‌آمد و از بودجه درآمد ایران که در آن زمان بطور کلی در دست انگلیس‌ها بود پرداخت می‌شد.

۱- برای اطلاع بیشتر در این مورد به ره آورد شماره ۵۱ رجوع شود.

2 - L/PS/577/10 India office minute 3.10.19

3 - L/PS/577/10 Cox to Fo 4.7.19, 8.9.10

4 - L/PS/577/10 Cox to Fo 4.7.19

همچنین در صفحه ۶۶ تاریخ معاصر ایران درباره وجوه ۶/۰۰۰ تومان و ۳/۰۰۰ تومان چنین آمده است: (مبلغ ۶/۰۰۰ تومان و ۳/۰۰۰ تومان بلاعوض یاد شده به عنوان «هزینه‌های اضافی برای محافظان شخصی او [فرمانفرما] و سربازان دولتی و دیگر هزینه‌های اداری اضافه بر ردیف ثابت دولت»^۱ در نظر گرفته شده بود).

و کمی پایین‌تر در همین صفحه درباره ۶/۰۰۰ تومان آمده است که (بنا بر جزییات ذکر شده از سوی سرکنسول انگلیس در شیراز پرداختی‌هایی برای تأمین هزینه لشکرکشی‌هایی بر ضد قشقایی‌ها بوده و مبالغی به افراد مختلف داده شد که اسامی آنها در فهرست آمده است و از قرار معلوم روسای ناراضی طوایف بودند.) به رقم دوم و سوم در صفحه پیشین رجوع شود.

بنابراین براساس مفاد این گزارش مبلغ ۶/۰۰۰ تومان‌ها صرف لشکرکشی و مقابله با اقدامات و تحریکات آلمان‌ها بوسیله عشایر و برای حفظ امنیت کلی استان می‌شد. فراموش نکنیم که در آن زمان ایران به حمایت از متفقین و بر ضد آلمان اعلام جنگ داده بود و خود را موظف می‌دانست که در برابر اقدامات تخریبی آلمان‌ها ایستادگی کند.^۲

نتیجه ۲ - از این اسناد می‌توان نتیجه گرفت که رقم دوم در ردیف وجوه دریافتی یعنی مبلغ ۶/۰۰۰ تومان، صرف نگهداری قوا و عملیات نظامی، به منظور حفظ امنیت می‌شد که دولت مرکزی از آن اطلاع کامل داشت. بهر حال سرکنسول انگلیس و مسئول اداره هندوستان در فهرستی جداگانه، گیرندگان وجوه را نام برده است که البته دنیس رایت صلاح ندانسته است از آنان نام ببرد. آنچه مسلم است اینکه این مبلغ برای امور شخصی خرج نمی‌شد و فرمانفرما، بدون پرداخت این وجوه به روسای عشایر و دیگران نمی‌توانست برنامه‌های تعیین شده و موزد تأیید دولت مرکزی ایران را با موفقیت در منطقه فارس پیاده کند.

در مورد سومین رقم، یعنی ۳/۰۰۰ تومان که در تشریح تاریخ معاصر، دنیس رایت آن را بخشی از هزینه‌های لشکرکشی ذکر نموده است، در واقع موضوع باید جداگانه بررسی شود، و برای روشن شدن موضوع بهتر است بار دیگر به منابع انگلیسی، در نوشته خود دنیس رایت باز گردیم. در این گزارش چنین آمده است:

(اداره هندوستان، این مبلغ را به عنوان «هزینه‌های اضافی، برای محافظان شخصی او و

1 - FO 371/4929 Norman to FO despatch 4.7.19 27.7.20

۲- باید متذکر شد که دولت انگلیسی برخلاف همه عرف‌های مرسوم بین‌المللی، از دخالت ایران در قرارداد صلح با آلمان و وصول مبلغی به عنوان غرامت جنگی جلوگیری کرد و ایران را بخشی از sphere of influence خود خواند.

سربازان دولتی و دیگر هزینه‌های اضافه بر ردیف «ثابت دولت» در نظر گرفته بود.)
توجه داشته باشیم که در همین نوشته، به صراحت آمده است که فرمانفرما در حدود ۴۰۰ سوار از افراد شخصی خود را از تهران به همراه آورده بود و بگذریم که در نوشته‌های خود فرمانفرما و کسانی دیگر، تعداد این افراد، بیش از این ذکر شده است.^۱ بخش عمده این ۳/۰۰۰ تومان صرف نگهداری این افراد می‌شد و براساس گزارش اداره هندوستان «برای اضافه خرجی سربازان دولتی بوده است.»

در سپتامبر ۱۹۲۰ فرمانفرما از والی گری فارس استعفا می‌کند و بسبب تغییرات بنیادی در دستگاه کشور، برای همیشه از کارهای دولتی کناره می‌گیرد. چندی پس از آن، وزارت مالیه وقت و اداره تأمینات به حساب‌های دوران والی گری فرمانفرما رسیدگی می‌کنند و پس از حسابرسی‌ها و بعلت گذشت زمان، به تشخیص آنها اسناد کافی پیدا نمی‌کنند و فرمانفرما مبلغ ۳۰/۰۰۰ تومان نقداً به دولت می‌پردازد و کلیه حساب‌هایش را تسویه می‌کند.

نتیجه ۳ - از کل مبلغ ۳/۰۰۰ تومان در پرداخت‌های «مستقیم» طبق گزارش منابع انگلیسی همه هزینه‌ها محل مشخص داشته‌اند. بعلت گذشت زمان و تغییر در وضع سیاسی ایران به نظر وزارت مالیه روز تنها برای ۳۰/۰۰۰ تومان برای تمام مدت والی گری فرمانفرما، بدون سند کافی شناخته شد و فرمانفرما همه مبلغ را پرداخت کرد.

*

تا اینجا فقط اسناد دولت انگلیس، مورد بحث ما بود و نتایج سودمندی نیز از آنها بدست آمد اما اکنون ببینیم آیا فرمانفرما نسبت به وصول این وجوه، سندی به جا گذاشته است که بتواند پرتویی روی ادعاهای این نویسنندگان بیفکند؟ و آیا او کوشش کرد که این مبالغ را پنهان کند؟ در پنج جلد کتاب‌های «اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما» به دفعات در مکاتبات با افراد دولتی و با دوستان و همکاران خویش وصول این مبالغ را مورد گفتگو قرار داده و هزینه‌های آنرا بدقت صورت کرده است.

گزیده‌ای از «اسناد میرزا فرمانفرما» که ۱۵ سال پیش در ۵ جلد به چاپ رسید، در زیر آمده است، تا بخواننده بداند که فرمانفرما:

الف - بهیچ وجه به خواسته‌های اتباع انگلیسی تن نمی‌داد و کارهایی را که وابسته به کشور خود بود تنها بدستور دولت مرکزی انجام می‌داد بی آنکه بخواهد سبب تیرگی روابط سفیر و یا قنصل انگلیس با دولت شود.

ب - چند نامه و صورت ریز هزینه‌های فرمانفرما که از محل پرداختی‌های ۳۰/۰۰۰ تومان و ۱۱/۰۰۰ تومان انجام می‌گرفت به عنوان نمونه از گزارشات وی در زیر آمده است.
صفحه ۳۸۳ جلد اول اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما.

۳۳

ایالت فارس

سواد: مراسله به قنصل انگلیس

نمره ۵۹۵۱

مورخه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۵

«جناب جلالت مآب دوستان استظهار مشفق مکرم مهربان کلنل گاف، قنصل محترم دولت فخریه انگلیس، دام اقباله، از مذاکرات جناب عالی این طور استنباط کردم که در تهران، جناب مستطاب اجل وزیر مختار تصور کرده‌اند که شاید دوستدار شخصاً تعلق در فرستادن محبوسین دارم. این است که تصریحاً به جناب عالی، به موجب این مراسله رسمی، می‌نویسم: هر ساعت از دولت من به دوستار حکم بشود محبوسین را تسلیم جناب جلالت مآب اجل جنرال سایکس» یا کس دیگر بنمایم، فوراً اطاعت می‌کنم. احترامات فائقه را نیز در این موقع تجدید می‌دارد. به هر طرفی بخواهند حرکت بدهند، آنچه در مساعدت برای امنیت و راحتی باشد، که خود جناب عالی تصدیق کنید که بیش از آنچه کرده‌ام از من و قوه من نیامده است، خواهم نمود. برای استحضار شما این کاغذ را می‌نویسم. فرمانفرما. سواد مطابق اصل است.»

ابوالحسن

صفحه ۲۸۳ و ۲۸۴

۳۴

از شیراز: فرمانفرما به تهران

ایالت فارس و بنادر

مورخ ۲۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۵

«این لیست سنجاق شده راجع به قیمت ملبوس سیصد نفر سوره شخصی من است که در بودجه دولت برای آنها قیمت لباس منظور نشده. در فارس، مطابق تصدیقی که در پایین لیست ملاحظه می‌شود، جناب کلنل گاف قنصل انگلیسی تصدیق کرده و تهیه این ملبوس را برای سوارهای من لازم دیده...»

سپس صورت ملبوس زمستانی و تابستانی ذکر می‌شوند و این نوشته چنین ادامه می‌یابد:
«مخارج این لیست، چنانچه ملاحظه می‌شود بر دو قسم است: یکی تصویب شده دولت و

دیگری تصویب شده جناب کلنل گاف قونسول انگلیس است...»

سپس در همین گزارش لیست حقوقات و مخارج زیر عنوان‌های «سوار شخصی»، «موزیکانچی»، «پیاده تفنگچی شخصی»، «توپچی ماکزیم»، «پیاده تفنگچی سورمقی و آواده»، «گاری» آورده شده‌اند که در صفحه ۲۸۶ کل مخارج قشون را کلنل گاف قونسول انگلیس تصدیق می‌کند.

در صفحه ۲۸۷ صورت مخارج یک ماهه اداره قشون فارس که شامل حقوق: «رئیس قشون، رئیس محاسبات، محاسبات و کاپینه اداره قشون، دکتر دواساز توپخانه و سوار و پیاده نظام، دکتر اداری و... و معلمین و مواجب و علیق صاحب‌منصب، علیق چهل و هشت راس اسب توپخانه و سربازان و لشگر سوار به جزییات آمده است که خواننده را برای اطلاع بیشتر به اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما رجوع می‌دهم.»

ملاحظه می‌شود که فرمانفرما با ارائه لیست هزینه‌ها، کوششی در پنهان کردن این وجوه نداشته است و این اسناد در بایگانی وزارت داخله زمان ثبت شده است که اکنون باید قاعدتاً در بایگانی وزارت کشور و وزارت دارایی وجود داشته باشند.

*

با در نظر گرفتن مطالب فوق، کنایه‌ها و اتهامات دنیس رایت و نویسندگان دیگری که اطلاعات خود را از همین منابع اقتباس کرده‌اند، نمی‌تواند خالی از غرض ورزی باشد، زیرا مشکل می‌توان این نویسندگان را به نادانی متهم کرد، ولی می‌توان گفت که بی‌طرفی یک تاریخ نویس در آنان وجود ندارد. هر کسی، با سواد ریاضی یک شاگرد کلاس ابتدایی، به راحتی می‌تواند ارقام ارائه شده را جمع و تفریق کند و به نتیجه درستی دست یابد. از آن گذشته اینان هرگز از خود نپرسیده‌اند که مخارج زندگی خصوصی والی‌ها از کجا تأمین می‌شد و از چه منابعی حقوق خود آنان می‌بایست پرداخت می‌گردید؟

گفته‌ای منسوب به «گولیز»، وزیر تبلیغات آلمان نازی، می‌گوید: «صندوق خانه هر کسی را بدقت بکاوید، اسکلتی در آن می‌یابید». دنیس رایت نیز به پیروی از تعلیمات وزیر تبلیغات نازی‌ها در صندوق خانه فرمانفرما دنبال اسکلتی گشته است و جز مشت‌های نان خشک چیزی نیافته است. او به یاری اسناد وزارت خارجه انگلیس که آرشیو بزرگترین کشور استعمارگر دنیا است، به مطالبی دست یافت که عدم توانایی تجزیه و تحلیل کافی، او را به نتیجه‌گیری‌های غلط هدایت کرد. عدم دانش او در زمینه تاریخ و غرض ورزی‌های خصوصی، او را به ابراز اتهام‌های بی‌اساس کشانده است که هر شخص کنجکاوی براحتی می‌تواند بی‌اساس بودن آنها را تشخیص دهد.

بی‌شک، در زندگانی هر صاحب‌مقامی مسائلی پیش می‌آید که حل و فصل آنها نیاز به سخن

گفتن و مصالحه با مخالفان دارد. به عبارت دیگر، در نهایت باید به یک «توافق» سیاسی دست یافت که این توافق معمولاً در محدودهٔ عرف زمان قرار می‌گیرد و برای داوری منصفانه درباره مسائل و مستولان آن روز ایران، باید اوضاع و احوال زمان را که بر اثر جنگ جهانی اول و فشار استعمار انگلیس در کشورمان حکمفرما بود، در نظر گرفت.

دشوار است مدعی شویم که فرمانفرما پس از ۵۰ سال خدمت دولتی در ایران، هیچ اشتباه و گناهی را مرتکب نشده است. اما در عین حال کنایه‌ها و اتهامات بی‌اساس را باید تصحیح کرد و نباید اجازه داد تاریخ ایران را تنها خارجی‌ها بنویسند. رفتار زمامداران گذشته ایران را که بهرحال افراد تاریخی هستند نمی‌باید با پیش داوری و یا بر اساس معیارهای سال‌های اخیر در کشورهای غربی که تنها بر پایه سکس و پول قرار گرفته است، محکوم یا تایید کرد. پژوهشگران باید با بی‌طرفی مسائل را از همه جنبه‌ها و دیدگاه‌ها بررسی کنند و برای این کار، با در نظر گرفتن عرف زمانه، از منابع مستقل دیگر و اسناد وزارت خانه‌ها و منابع اجتماعی کشور خودمان بیشتر استفاده کنند. زیرا دیدگاه ایرانیان درباره تاریخ خودشان با آنچه یک خارجی در ایران دیده و یا می‌بیند و یا گمان می‌کند دیده است، تفاوت دارد. چرا باید نوشته‌های یک خارجی را، که حتی زبان فارسی را به درستی نمی‌داند و با وجود این امر، به شناخت تاریخ ایران تظاهر می‌کند، سند ارزشمندی به حساب آورد؟ تفاوت مورخ و شایعه‌نویس این است که تاریخ دان می‌تواند این نکته ظریف را تشخیص دهد.

اگر به این گونه شایعه‌ها پاسخ مناسبی داده نشود، بیم آن می‌رود که با تکرار آنها بوسیله نویسندگان، به تدریج شایعه‌ها به صورت بخشی از اسناد اجتماعی در آیند و سرانجام به یک واقعیت تاریخی تبدیل گردند.